

برای تو

☑ دکتر لطفعلی کریمی

گل

گل

گل

گل‌ها

همه برای تو

دسته، دسته

ریزم به پای تو

سوزم از عشق است

در تب یقین

بی باده مستم

با نوای تو.

می‌نازم

می‌نازم

ناز تو را؛

در کوچی دل

شنیدم آواز تو را

ناز نمکین،

نغمه‌ی وحی آمیز

پر می‌کشد از وجود

با صدای تو.

می‌جویم

می‌جویم

بیابمت

جایی که رسم به اوج

با ندای تو.

بنشینم،

بنشینم،

کنار تو

ناچیده‌ای را،

بچینم از نگاه تو

ریزم به سراب

چیده‌های مژمن

پر تازه کنم

پر،

در هوای تو.

دل

دل

دل

دل‌ها

همه برای تو



یک مرد می‌خواهد دلم

☑ اسماء الماسی

من آرزو کردم تمام من تو باشی

آرامش شب‌ها برای تن تو باشی

من آرزو کردم، تا مردی بیاید

تا بعد از آن هرگز غمی دنیا نیاید

تو آمدی افسانه‌ی شب‌های تارم

اینجا بمان من بی تو مأوایی ندارم

آرامش شب‌های من، تو می‌توانی

همراه من یک مرد رؤیایی بمانی

تو می‌توانی شاعری از من بسازی

اما اگر در بازی دنیا نبازی

یک مرد می‌خواهد دلم، یک مرد تنها

تو می‌توانی، پس بمان ای مرد رؤیایا...

شیشه خورده

☑ زهرا عبدالهی

وقتی از کنارشان رد می‌شوم می‌گویند شیشه خورده دارد... نه گمانشان اشتباه است این صدا، صدای در خود شکستم است.

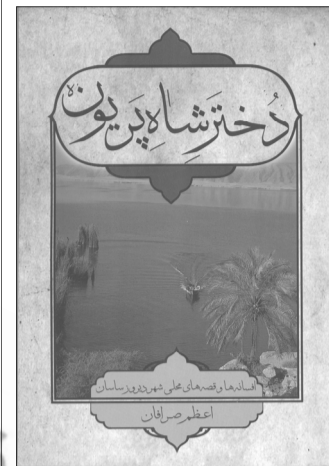
معرفی کتاب

«دختر شاه پریون» نام کتابی است از خانم اعظم صرافان که

اخیراً به بازار کتاب رسیده است.

این کتاب، شامل قصه‌هایی است که به وسیله روایان قصه روایت شده و در کتابفروشی‌های کازرون به معرض فروش گذاشته شده است.

قصه‌هایی شیرین از مردم کازرون که خواندن آن را به کتاب دوستان توصیه می‌کنیم.



فدای دانه دانه جوسه‌های مادرم

☑ زهرا تاج بخش

بیا که چشم‌های من، همه فدای بوسه‌ها

حواشی نگاه من، تمام جای بوسه‌ها

صدای پای تو ز کوچه سار شب شنیده شد

ولی ندیده‌ام هنوز، رد پای بوسه‌ها

سپید موی و سرخ روی آمدی خوش آمدی

گشوده شد دری به روی دانه‌های بوسه‌ها

به انتها رسیده‌ام دوباره مات کن مرا

که گیج و ویج می‌شوم از ابتدای بوسه‌ها

تو پرسه می‌زنی و من، به پای تو نمی‌رسم

چرا فرار می‌کنی تو از صدای بوسه‌ها؟

مرا ببوس ناخدای قصه‌های بچگی!

که گونه‌هایم آفریده شد برای بوسه‌ها

ما کلاس سومی‌ما

داستان طنز



زیر درخت‌های توت و انار به دنبال یک سنگ خوب و محکم برای بازی شش خانه می‌گشتم. قرار بود هر کدامان نفر آخر شود، برای هر شش نفرمان بستنی چوبی بخرد. بالاخره یک سنگ خوب پیدا کردم و برای مسابقه آماده شدم. رقابت سختی بود، بعد از پایان بازی، عاطفه و نیلوفر بازنده شدند و طبق معمول حاضر نشدند پولشان را روی هم بگذارند و بستنی بخرند.

همگی به کلاس رفتیم و به خاطر بدقولی عاطفه و نیلوفر لب به اعتراض گشودیم، اما فایده‌ای نداشت. در همین هنگام چند نفر از بچه‌های اول و دوم به کلاس‌مان آمدند و با خوشحالی گفتند: خانم منظمیان همون اجازه داده بریم بالای درخت توت بچینیم، فردا می‌خوایم همگی پلاستیک بیاریم و بریم بالای درخت، شما پایه هستین؟

با شنیدن این حرف‌ها متعجب شدیم چون خانم منظمیان بالا رفتن از درخت کرده و هشدار داده بود که اگر تکرار شود، پنج نمره از انضباطمان کم می‌کند. از طرفی هم خوشحال شدیم و با خود گفتیم شاید اولی‌ها و دومی‌ها مثل همیشه خودشیرینی کرده‌اند و دلش به رحم آمده، ما هم که ارشد مدرسه بودیم و نمی‌خواستیم حرفی از ترس بزنیم قبول کردیم و قرار بر این شد که روز بعد، ما آکیب بچه‌های توت خور مدرسه مرتجعز، پلاستیک و نمکدان با خود بیاوریم و هم خودمان دلی از عزا در بیاوریم و هم برای خانواده ببریم. آن قدر خوشحال بودیم که موضوع بستنی نخردن عاطفه و نیلوفر فراموشمان شد و فقط برای روز بعد برنامه‌ریزی می‌کردیم.



مرضیه قربانی زاده

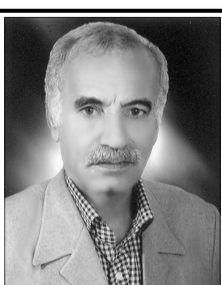
دستم‌ها به شاخه بود و با دست دیگرمان مانتوی هم را گرفته بودیم که یکدفعه از دیوار تربیت معلم به پایین پرت نشویم.

خلاصه خوش و خرم، بی خیال از هر فکر و خیال، مشغول خوردن بودیم که یکدفعه از میان درختها، صدای خانم منظمیان بلند شد:

چه خبره اونجا؟ خجالت بکشید، بیاید پایین ببینم. از لحن صدا و عصبانیتش متعجب شدم. از دیوار پایین آمدیم و به اطرافمان نگاه کردیم. خبری از اولی‌ها و دومی‌ها نبود.

خانم منظمیان نگاهی به سر تا پامان کرد و با تأسف سرش را تکان داد و گفت: خجالت نمی‌کشید با این هیکتون رفتن بالای دیوار؟ آگه افتاده بودید جواب مامان و بابا تونو چی می‌دادم؟ شما مثلا سرمشق مدرسه‌اید؟ مژگان وسط حرف خانم منظمیان پرید و با لبلبل زبانی گفت: شما خودتون دیروز به بچه‌ها گفتید پلاستیک بیارید و توت بچینید، ما با اجازه شما رفتیم بالای دیوار. با تعجب و عصبانیت نگاهش کرد و گفت: زیوتو موش بخوره، حالا دیگه فقط کم مونده معاون مدرسه به بچه‌ها اجازه بده برن بالای درخت، توت بچینن. ۱۴ سال‌تونه‌ها؟ از عقلمون استفاده کنید. در آن ترس و دلهره متوجه شدم که اولی‌ها و دومی‌ها، سرمان کلاه گذاشته‌اند و الان هم ناپدید شده‌اند. مثل بچه مظلوم‌ها ماجرای روز قبل را برایش تعریف کردم و قرار شد پنج نمره هم از انضباط اولی‌ها و دومی‌ها به خاطر دروغ گفتنشان کم شود.

خانم منظمیان یک سفره بزرگ زیر درخت توت انداخت و به آقای مختاری مستخدم مهربان مدرسه گفت بالای درخت برود و شاخه‌های درخت را تکان بدهد تا دیگر هیچ توتی بالای درخت نباشد که ما را وسوسه کند. البته ناگفته نماند نصف بیشتر توت‌ها هم بین معلم‌ها تقسیم شد، ولی دلمان خنک شد که هیچ توتی به اولی‌ها و دومی‌ها نرسید و حسابی دماغشان جزماله شد.



منتظر داستان و اشعار شما هستیم

لطفاً مطالب خود را با درج شماره تلفن به دفتر روزنامه یا آدرس الکترونیکی ذیل ارسال نمایید. ضمناً روزنامه در ویرایش مطالب ارسالی، آزاد است و مطالب ارسالی برگشت داده نمی‌شود.

tolou2@yahoo.com

کارشناس سرویس ادبی - هنری: محمدعلی اصلاح‌پذیر